



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت دویست و هفتاد و یکم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، بخش چهارم، موضوع برنامه ۸۵۶ گنج حضور

سَبَقِ رَحْمَتِ گشت غالب بر غَضَبِ

ای بدیع افعال و نیکوکار رب

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴۸

ای پروردگاری که آفرینشی تازه و زیبا داری و دائماً در کار نیک هستی، رحمت تو بر غضبِ تو پیشی دارد. این خصوصیت تو در من نیز هست بنابراین من نتوانستم زورگویی کنم.

حدیث

«سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي؛»

«رحمتم بر غضبم پیشی دارد.»

گفت یزدان زود عزرائیل را  
که بین آن خاک پر تخیل را  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴۹  
- \*خاک پر تخیل: زمینی که آکنده از اوهام و خیالات است.

خداوند همان دم به عزرائیل، فرشته مرگ فرمود: «که به آن زمین یعنی من ذهنی پر از توهم و خیال بنگر.»

آن ضعیف زال ظالم را بیاب  
مشت خاگی هین بیاور با شتاب  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۰

آن پیرزن ضعیف و ظالم یعنی من ذهنی را پیدا کن و هرچه سریع تر یک مشت خاک، که نماد تسلیم واقعی و انداختن همانیدگی است، از آن بردار و بیاور.



رفت عزرائیل، سرهنگ قضا  
 سوی گرهی خاک، بهر اقتضا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۱  
 -\*سرهنگ قضا: سرهنگ به معنی سردار و فرمانده قشون است و در این بیت قضای الهی به فرمانده تشبیه شده است.

عزرائیل که مأمور قضای الهی بود به سوی کره زمین، عالم ذهن، حرکت کرد تا دستور قضا و خداوند را اجرا کرده و مأموریت الهی اش را انجام دهد.

خاک، بر قانون، نفیر آغاز کرد  
 داد سوگندش، بسی سوگند خورد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۲  
 -\*نفیر: ناله و زاری، فریاد

خاک، من ذهنی، طبق عادت شروع به نالیدن کرد و عزرائیل را قسم داد که رحم کن و خودش بسیار قسم خورد.

کای غلام خاص، و ای حمّال عرش  
ای مطاع الأمر اندر عرش و فرش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۳  
-مطاع الأمر: کسی که فرمانش اطاعت شود.

من ذهنی به عزرائیل گفت: «ای بنده خاص خدا، ای حمل کننده عرش که حمّال فضای باز شده هستی، ای کسی که در آسمان و زمین امرت را اطاعت می کنند.»

رُو، به حق رحمت رحمان فرد  
رو، به حق آن که با تو لطف کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۴

تو را به حق رحمت خداوند یگانه مهربان سوگند می دهیم که برگرد و برو، مزاحم من نشو و با من کاری نداشته باش. نگو که باید متلاشی شوم و از درون من انسان متولد شود، به حق کسی که با تو مهربانی کرده از این جا برو.

حقّ شاهي که جز او معبود نیست  
پیش او زاری کس مردود نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۵

به حق آن خداوندی که به جز او معبودی نیست، فقط باید از او یاری گرفت و او را پرستید و نزد او ناله و زاری کسی رد نمی‌شود.

گفت: نتوانم بدین افسون، که من  
رو بتابم ز امر سر و علن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۶  
-\*علن: آشکار؛ پیدا

عزرائیل گفت: من با این افسون و سخنان مؤثر تو نمی‌توانم از فرمانروای پیدا و پنهان، رخ برتابم. [فرمان ایزدی این است که من ذهنی متلاشی شده و انسان از درون آن متولد شود.]



گفت: آخر، امر فرمود او به حلم  
هر دو امرند، آن بگیر از راه علم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۷  
-حلم: بردباری؛ شکیبایی

من ذهنی به عزرائیل گفت: اما خداوند علاوه بر متلاشی کردن من، ما را به حلم، صبر و فضاگشایی نیز امر کرده است. هر دو امر و فرمان اوست، اما تو از روی علم شناسایی و دانشی که داری امر به حلم و فضاگشایی را اجرا کن.

گفت: آن تأویل باشد یا قیاس  
در صریح امر، کم جو التباس  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۸  
-التباس: اشتباه شدن؛ پوشیدگی کار

عزرائیل به من ذهنی گفت: این سخنانی که تو گفتی یا تأویل و تفسیر است یا مقایسه. وقتی امر به این آشکاری است، خودت را به اشتباه مینداز، من ذهنی باید بمیرد و هشیاری انسان از درون آن متولد شود.

فکر خود را گر کنی تأویل، به  
 که کنی تأویل این نامشبه  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۹  
 -\*مشبه: اشتباه شده

اگر فکر و اندیشه خود را تعبیر و تفسیر کنی بهتر است از آن که این موضوع آشکار و اشتباه نشدنی را تأویل کنی. یعنی به اشتباه دیدن برحسب همانیدگی‌ها پی برده و آن را تغییر دهی.

دل همی سوزد مرا بر لابه‌ات  
 سینه‌ام پر خون شد از شورآبه‌ات  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۰  
 -\*لابه: التماس؛ زاری

عزرائیل گفت: دل من از التماس و زاری تو می‌سوزد و سینه‌ام از دیدن اشک‌های تو خون می‌شود ولی باید تو را نسبت به من ذهنی‌ات بکشم.



نیستم بی‌رحم، بل زان هر سه پاک  
رحم بیشستم ز درد دردناک  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۱

من بی‌رحم نیستم، بلکه نسبت به درد دردمندان از آن سه فرشته پاک نیز مهربان‌ترم، ولی صلاح تو نیست که  
از طریق درد و همانیدگی‌ها بینی و آن‌ها را در مرکزت نگه داری.

گر طپانچه می‌زنم من بر یتیم  
ور دهد حلوا به دستش آن حلیم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۲  
- \*طپانچه: سیلی؛ کشیده

اگر من به صورت من‌ذهنی که یتیم است سیلی می‌زنم و شخص بردباری به دست او حلوای شیرین تأیید و  
توجه بدهد و من‌ذهنی او را تقویت کند.

این طپانچه خوش تر از حلوای او  
ور شود غره به حلوا، وای او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۳

این سیلی، مشت و آسیب من به همانیدگی‌های تو بهتر از حلوای شیرین تأیید و توجه اوست و اگر آن طفل  
من ذهنی به شیرینی تأیید و توجه او مغرور شده و تقویت شود، وای به حالش.

بر نفیر تو جگر می سوزدم  
لیک، حق لطفی همی آموزدم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۴

از نفیر و ناله تو که با دید همانیدگی‌ها غلط‌بین شده‌ای، جگرم می سوزد، اما خداوند به من لطفی دیگر می آموزد و  
من با دید دیگری می بینم.



لطف مخفی در میان قهرها  
 در حدّث پنهان، عقیق بی بها  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۵  
 -\*حدّث: مدفوع؛ سرگین

لطفی که در میان قهر و درد جدایی از همانیدگی‌ها پنهان شده، مانند جواهر گران بهایی است که در میان مدفوع پنهان است. به عبارت دیگر حضور خدایی که دائماً به اندازه بی نهایت می درخشد و شادی، آرامش و خلاقیت از آن مرتعش می شود، در زیر درد من ذهنی پنهان شده است.

قرآن کریم، سوره بقره ۲، آیه ۲۱۶:

«...وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛»  
 «...شاید [زندگی] چیزی [از همانیدگی‌ها] را [که می گیرد] ناخوش بدانید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی [مثل تأیید و توجه دیگران] را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می داند و شما نمی دانید.»

قهر حق بهتر ز صد حلم من است  
 منع کردن جان ز حق، جان کندن است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۶

قهر خدا و این که او در این لحظه یک همانیدگی را از تو می گیرد و باید از آن دل بکنی، از بسیاری از بردباری های امثال من بهتر است. جان من ذهنی را از اطاعت امر خدا بازداشتن، نمردن نسبت به من ذهنی و مقاومت در برابر قضا خود به معنی جان کندن و نابود شدن است.

بترین قهرش، به از حلم دو گون  
 نعم رب العالمین و نعم عون  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۷  
 -نعم عون: چه یاری خوبی است!

بدترین قهر خدا از بردباری، صبر و فضاگشایی دو جهان بهتر است. یعنی اگر خدا یک همانیدگی را از انسان گرفت باید شکر کرد. چه نکوست پروردگاری که بهترین پروردگار جهانیان است! و چه نکو یآوری است!



لطف‌های مضمَر اندر قهر او  
جان سپردن جان فزاید بهر او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۸  
-مضمَر: پوشیده؛ نهفته

در قهر خدا، زندگی در من‌ذهنی، الطاف بسیاری نهفته و پوشیده شده است و با من‌ذهنی که مرتب مقاومت، قضاوت، ناله و شکایت می‌کند، دیده نمی‌شود. اگر انسان فضا را باز کرده، تسلیم شود و جان من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را بسپارد بر جان افزوده و از همان‌جا برای او نور حضور می‌آید.

هین رها کن بد گمانی و ضلال  
سر قدم کن چون که فرمودت: تعال  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۹  
-تعال: بیا

ای انسان، شک، بدگمانی، گمراهی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها را رها کن و چون خدا به تو فرمود که نزد من بیا، باید سر من‌ذهنی‌ات را قدم‌سازی، با تمام وجود دعوت او را لبیک‌گویی و با فضاگشایی، شکر و رضایت کامل بروی.

آن تعال او تعالی ها دهد  
 مستی و جفت و نهالی ها دهد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۰  
 -\*نهالی: فرش؛ تشک؛ بستر؛ بالش

زیرا «تعال گفتن او»، دعوت خداوند، که به معنی رها کردن همانیدگی های توست، تعالی های بسیاری به تو می دهد و قائم به ذات خود شده و به تو مستی، همسر و فرش عدم می دهد.

قرآن کریم، سوره انسان ۷۶، آیه ۲۱:

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»  
 «بر تنشان جامه هایی است از سندس سبز و استبرق و به دست بندهایی از سیم زینت شده اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.»



قرآن کریم، سوره بقره ۲، آیه ۲۵:

«...وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ...»  
«...و نیز در آن جا همسرانی [از جنس عدم و] پاکیزه دارند...»

قرآن کریم، سوره الرَّحْمَن ۵۵، آیه ۵۴:

«مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٌ»  
«بر بسترهایی که آسترشان از استبرق است تکیه زده‌اند و میوه‌های آن دو بهشت در دسترس‌شان باشد.»

باری، آن امر سنی را هیچ‌هیچ

من نیارم گرد و هن و پیچ‌پیچ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۱

-\*وهن: سست‌شدن؛ سستی

عزرائیل گفت: «من به هیچ‌وجه نمی‌توانم آن فرمان و دستور بسیار مهم را پیچیده و توجیه کنم و از این دستور سرپیچی نمی‌کنم.»

این همه بشنید آن خاک نژند  
زان گمان بد، بدش در گوش بند  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۲  
-نژند: اندوهگین؛ افسرده

آن من ذهنی حقیر و افسرده همه سخنان عزرائیل را شنید اما هنوز آن شک و بدگمانی، دیدن از طریق  
همانیدگی‌ها، در دلش بود.

باز از نوع دگر آن خاک پست  
لابه و سجده همی کرد او چو مست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۳

بار دیگر آن من ذهنی حقیر مانند مستان در برابر عزرائیل تضرع و سجده کرد که تو را به خدا با من کاری  
نداشته باش و بگذار در فکرهایم باقی بمانم.



گفت: نه، برخیز، نبود زین زیان  
 من سر و جان می‌نهم رهن و ضمان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۴

عزرائیل به من ذهنی گفت: نه مطلب آن‌گونه نیست که تو خیال کرده‌ای، بلند شو، باید نسبت به من ذهنی‌ات  
 بمیری، من سر و جانم را به‌عنوان ضمانت نزد تو می‌گذارم، مطمئن باش که اگر من ذهنی را رها کرده و به خدا  
 زنده شوی، زندگی‌ات بهتر شده و هرگز از این کار زیانی به تو نمی‌رسد.

لابه مندیش و مکن لابه دگر  
 جز بدان شاه رحیم دادگر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۵

عزرائیل گفت: «به فکر گریه و زاری مباش، باید جان من ذهنی تو را بگیرم. دیگر به‌جز بر درگاه شاه، خداوند  
 دادگر مهربان، لابه و زاری مکن و بدان که تنها لابه حقیقی، فضاگشایی و رها کردن همانیدگی‌ها است.»

بنده فرمانم، نیارم ترک کرد

امر او کز بحر انگیزید گرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۶

من بنده و مطیع فرمان الهی هستم و قادر به ترک فرمان او نیستم؛ زیرا فرمان او دریا را خشک کرد.

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر

نشنوم از جان خود هم خیر و شر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۷

من به غیر از آفریدگار خلاق گوش، چشم و سر حرف نمی شنوم. من حتی از جان خودم نیز حرفی نمی شنوم چه آن حرف خوب بوده و چه بد باشد، یعنی تماماً گوش به فرمان خدا هستم که چه می گوید.



گوش من از غیر گفت او گر است  
 او مرا از جان شیرین جان تر است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۸

عزرائیل گفت: «گوش من از شنیدن کلام غیر خدا گر است و فقط فرمان او را می شنود؛ زیرا برای من، امر خدا از جان هم شیرین تر است.» [انسان باید فضا را باز کرده، مرکزش را عدم کند و گوشش دیگر از بیرون چیزی نشنود، جان من ذهنی را بدهد و جان جدید فضای گشوده شده را بگیرد].

جان از او آمد، نیامد او ز جان  
 صد هزاران جان دهد او رایگان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۹

جان از او به وجود آمده و او از جان به وجود نیامده است. خدا جان های فراوانی را به رایگان، با تسلیم و فضاگشایی به انسان ها می دهد؛ یعنی خداوند از من ذهنی متولد نمی شود، من ذهنی جان و اعتباری ندارد، بلکه این خداست که جان می بخشد.

جان که باشد کش گزینم بر کریم؟  
کیک چه بود که بسوزم زو گلیم؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۰  
-\*کیک: کک

جان من ذهنی کیست که من او را بر خداوند بخشنده ترجیح دهم؟ به عنوان مثال حشره کک، چیست که به خاطر آن گلیم با ارزش که بستر شادی و حضور است را بسوزانم؟

من ندانم خیر، الا خیر او  
صم و بکم و عمی من از غیر او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۱  
-\*صم: گران؛ ناشنویان  
-\*بکم: لالان؛ گنگان  
-\*عمی: کوران؛ نابینایان



من خیری به جز خیر خدا نمی‌دانم. من نسبت به هر کسی غیر از او کر، لال و کور هستم و فقط به دستور او گوش می‌دهم.

گوش من گریست از زاری کنان  
 که منم در کف او همچون سنان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۲  
 -\*سنان: سرنیزه

گوش من از شنیدن گریه و زاری گریه‌کنندگان، من‌های ذهنی، کر است؛ زیرا من در دست او همچون نیزه هستم. [در حقیقت این گوش خداست که از شنیدن گریه کسانی که برای ازدست دادن همانیدگی‌ها ناله و زاری می‌کنند کر است.]

-با تشکر: سمانه



آقای حسام از مازندران





برنامه ۸۶۱، غزل ۷۶ دیوان شمس مولانا

آخر بشنید آن مه آه سحر ما را  
تا حشر دگر آمد امشب حشر ما را

بالاخره در اثر پذیرش من زندگی صدای صداقت مرا شنید و در تبدیل شدن کمکم کرد و مرا با جمع عاشقان وصال همراه کرد. زندگی آه صادقانه ما را بی جواب نخواهد گذاشت.

آه سحری رها کردن همانیدگی‌ها و زندگی نخواستن از آنهاست و صادقانه زندگی را از خداوند طلب کردن است.

آه سحری به زبان و به گفتن و حتی از ته دل آه حسرت کشیدن نیست به هوشیارانه عمل کردن است؛ عزمی راستین و مشتاقانه برای سپری کردن شب ذهن و ورود به صبح صادق است؛ به آرام گرفتن و نگران عاقبت چیزهای اینجهانی و حتی کیفیت حال معنوی نبودن است. ما هر چه از حضور و تبدیل سخن بگوییم، تا به آن عمل نکنیم فایده‌ای ندارد بلکه اینکار ایجاد کردن یک سنگر دیگر و حاشیه امن دیگر برای ادامه خرابکاریهای من ذهنی‌ست.

آه سحری داوطلب شدن برای تسلیم است. انگیزه‌ای برای اعتماد به خداست. رستمانه آزاد گذاشتن همانیدگی‌هاست. زندگی مشتاقانه منتظر ماست.

دفتر پنجم مثنوی مولانا، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پر نور و بر  
هست آن سلطان دلها منتظر

اینجور نیست که خدای نکرده گوش زندگی سنگین است یا فقط انسانهای خاص را انتخاب می‌کند و یا خیلی به بنده‌اش سخت می‌گیرد، بلکه در واقع زندگی به وسیله خود ما می‌شنود؛ در واقع ما داریم این خبر خوش را به گوش خودمان که امتداد زندگی هستیم می‌خوانیم که دیگر می‌خواهیم تغییر کنیم. دیگر وقت قیامت و تبدیل من است. ما هوشیارانه اعلام می‌کنیم که می‌خواهیم با خیل مسبحان آسمان و زمین در حیات دوباره همراه شویم.

مقاومت ما در برابر اتفاق این لحظه فقط مسائلی را که من ذهنی برای ما ساخته است پیچیده‌تر می‌کند؛ هر مسئله نشانه مقاومت ما با اتفاق این لحظه و اوج خرابکاری من ذهنی است که دشمنانی را هم در ادامه برای ما خواهد تراشید.



–غزل ۷۶ دیوان شمس مولانا

ما را گرمش خواهد تا در بر خود گیرد  
زین روی دوا سازد هر لحظه گر ما را

پس زندگی هر لحظه می خواهد آه سحر ما را بشنود. در واقع می خواهد خودمان بشنویم. به خاطر این هر لحظه اشتباهات ما را اصلاح می کند و یگ فرصت دیگر به وجود می آورد. ما را رها نمی کند تا به مقصود حقیقی برساند.

غزل ۳۲۲ دیوان شمس مولانا

از حد خاک تا پشیر چند هزار منزلست؟  
شهر به شهر بردمت بر سر ره نمائمت

در مصرع دوم از بیت اول غزل ۷۶ شاید مولانا به آیه دوم سوره حشر اشاره می کند که در انتهای غزل هم کامل می کند که ما صاحبان بصیرت هستیم و باید عبرت بگیریم؛ عبرت بگیریم یعنی باید اندیشه کنیم و درس بگیریم و یک کاری کنیم نه اینکه کار تمام شد و باید از این به بعد خود را ملامت کنیم و حسرت بخوریم.

تا حَشْرٍ دَگر آمد امشبِ حَشْرٍ ما را

قرآن کریم، سوره حَشْر، آیه دو:

اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه‌هایشان بیرون راند و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می‌پنداشتند حصارهایشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی‌کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان که خانه‌های خود را به دست خود و به دست مؤمنان خراب می‌کردند. پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.

آخر آیه خداوند فرموده عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و در غزل مولانا انسان را از طرف زندگی مشکلات و زجاجه خوانده است؛ یعنی مرکز گشوده انسان و دیدی که با انداختن همانیدگی‌ها بینا شده است چراغدان نور خداست.

-ارادتمند شما، حسام مازندران





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**